

مهدي محيط کرمانی

خاطرات دوران دبیرستان و ورود به دانشکده فنی

در دوران دبیرستان شاگرد اول کلاس و ریاضیات من خیلی خوب بود. در کلاس نهم معلم ریاضی ما آقای بابائی بود، بسیار مرد شریف و فهمیده ای بود. معمولاً هر یک ماه یک امتحان از کلاس بعمل می آورد و نمره پایان سال را با معدل این نمرات جمع مینمود و بعنوان نمره نهائی منظور میشد.

در هریک از این امتحانات یک سؤال مشکل ولی با نمره کم میداد و این سؤال مخصوص من بود و معمولاً بالای سر من می ایستاد تا این مسئله را حل کنم و علت کم بودن نمره آن این بود که میگفت چون محیط دارای سطح ریاضیات بالاتر از سطح کلاس است، بنابراین کسی که درسش در سطح خوب است باید به حق خود برسد و نمره خود را بگیرد.

در کلاس دوازدهم، ششم ریاضی معلم جبر ما آقای طاهری رئیس فرهنگ کرمان بود، معمولاً می آمد کلاس درس خود را میداد و پس از اتمام درس بچه ها میگفتند نفهمیدیم و از من میخواست که درس را تکرار کنم و اغلب پس از دادن درس میرفت و می گفت مبصر مسائل را برای شما حل میکند و میرفت. سه عدد حل المسائل نوشته بودم، یکی کلیه مسائل کلاس یازده و دیگری کلی مسائل کلاس دوازده طبیعی و یکی دیگر کلیه مسائل کلاس دوازدهم ششم ریاضی، در این حل المسائل ها هر مسئله با کلیه راههای ممکن از جمله راه حل های تحلیلی و عددی و غیره معمولاً به کلیه همدوره ها که نیاز داشتند، افتخاری تدریس میکردم، هرچند نفر جمع میشدند و به آنها درس میگفتم، در ایام تعطیل نیز از ساعت ۷ صبح تا ده شب جلسات مختلف تدریس داشتم.

تا کلاس سوم متوسط در دبیرستان پهلوی بودم.

در دبیرستان پهلوی سه انجمن تشکیل دادم (رئیس هر سه انجمن خودم بودم). انجمن ورزش، انجمن سخنرانی، انجمن نمایش و موسیقی.

در این دبیرستان دو روزنامه دیواری هفتگی داشتم یکی فکاهی و دیگری ادبی

در کلاس سوم دبیرستان پهلوی بودم که قرار شد دبیرستان جدیدی به اسم دبیرستان شاهپور تشکیل شود.

رئیس دبیرستان پهلوی آقای کارآموز بود و رئیس دبیرستان شاهپور آقای حائری معاون آن آقای دلشادیان.

انتخاب هر یک از این دو دبیرستان بوسیله دانش آموزان تابع محل سکونت دانش آموزان بود ولی بر سر انتخاب من دعوا بود و بالاخره در جلسه ای که معلمین باهم داشتند با توجه به اینکه دبیرستان شاهپور جدیدالتاسیس بود و نیاز به فعالیت زیادی برای راه اندازی آن داشت با توجه به فعالیت های من قرار شد من به دبیرستان شاهپور بروم و بدین ترتیب آقایان حائری و دلشادیان موفق شدند که مرا داشته باشند.

اولین کاری که در دبیرستان شاهپور انجام دادم تشکیل یک کتابخانه و جمع آوری کتابها بطور افتخاری از معلمین و سایرین بود.

سال آخر که قصد داشتم زودتر برای آشنائی و شرکت در کلاسهای کنکور به تهران بیایم بچه های همدوره جمع شدند در فرهنگ که اگر محیط برود ما باید برای هر درسی که تجدیدی هستیم یک معلم بگیریم و تازه زبان آنها را بخوبی محیط نمی فهمیم و بالاخره رئیس فرهنگ از من خواست یک ماه دیرتر به تهران بروم و یک کلاس در دبیرستان برای ششم طبیعی و یک کلاس برای ششم ریاضی در اختیار من گذاشتند، کلیه دانش آموزان تجدید شده در این دو کلاس حاضر شدند و دروس آنها را تدریس کردم .

شاگرد اول رشته ریاضی سال ۱۳۳۲ استان کرمان شدم. (نقل از روزنامه سروش امید)

((نتیجه امتحانات نهایی شهر کرمان))

((۱- شعب ریاضی :

تعداد داوطلب ۳۵ نفر، ۱۶ نفر قبول، ۱۰ نفر تجدیدی، ۹ نفر مردود.

نفر اول آقای مهدی محیط کرمانی با معدل ۱۷/۶۹

بطوریکه تحقیق شده آقای مهدی محیط کرمانی دانش آموز با استعدادی است و تا بحال چند حل المسائل نوشته و مخصوصاً سه حل المسائل یکی برای شعبه ششم ریاضی و یکی برای شعبه ششم طبیعی و دیگر برای پنجم دبیرستانها که مشغول چاپ آنها می باشد. یعنی مجموعاً ۴۵۰ مسئله مشکل حل شده است.))
پس از آمدن به تهران از دبیرستان نامه ای دریافت کردم که دعوت برای استخدام و تدریس در آن دبیرستان شدم.

بالاخره برای شرکت در کنکور به تهران آمدم، آقای دلشادیان که دبیرستان و معاون دبیرستان شاهپور بود برای ادامه تحصیل به تهران آمده بود و با آقای سیستانی که او هم از معلمان کرمان بود و برای ادامه تحصیل به تهران آمده بود و با هم یک منزل در خرابات داشتند و با مادر بزرگ آقای دلشادیان زندگی میکردند. با اتوبوس ت.ب.ت به تهران آمدم ، آقای دلشادیان آمد کاراژ ت.ب.ت و مرا به منزل خودشان ، حتی یکسال بعد از اینکه در امیرآباد از طرف دانشگاه اطاق گرفتم منزل آنها بودم و نگذاشتند من بروم کوی دانشگاه.

چند روز پس از توقف در منزل آقای دلشادیان با توافق آقای دلشادیان و مادر و مادر بزرگ در مزرعه ای در آن محدوده برای گردش رفتیم.

در محلی که نشسته بودیم جوانی را دیدیم که تند قدم میزد و درس میخواند، از او سؤال کردم که درس چه میخواند ؟

اسم او ارزیده بود و گفت برای کنکور دانشکده فنی درس میخوانم و کلاس کنکور میرود، برای دانشکده فنی. چون منمهم همین برنامه را داشتم آدرس محل ثبت نام را گرفتم (خیابان فردوسی) و رفتم و اسم نوشتم و وقتی آمد و مرا در کلاس دید، شک کرد، گفت مرا دست انداخته ای تو قبلاً اسم نوشته بودی، بالاخره ثابت کردم که نه پس از مذاکره با او، ثبت نام کرده و به کلاس آمده ام. باهم قبول شدیم ولی او چند سال بعد از من فارغ التحصیل شد.

یکی دو جلسه در آن کلاس شرکت کردم لی آنقدر دروس آن از نظر من ساده بود که دیگر شرکت نکردم. در موقع ثبت نام در کنکورها، در کنکورهای : دانشکده فنی ، دانشکده علوم(رشته ریاضی و فیزیک) و هنرهای عالی نام نویسی کردم(هدف اصلی من دانشکده فنی بود، سایرین جنبه احتیاطی و با عنایت به ترس از هیولای کنکور بود). آقای دلشادیان که پیشنهاد شرکت در کنکور دانشکده کشاورزی را داشت و حتی با توجه به اینکه من راضی نبودم ، آقای خواجه مسعودی که رفت برای کنکور کشاورزی اسم بنویسد، گفت اسم مرا بنویسید، پس از برگزاری امتحانات کنکورها ، چون امتحان کنکور کشاورزی آخرین بود با خونسردی در آن شرکت کردم. در آن کنکور ریاضیات من که خوب بود ، نمره خوب گرفتم، از آن جالبتر امتحان انشاء بود که من مطلب مورد توجهی نوشته بودم. موضوع انشاء ایل و طایفه بود.

نوشتم بشر در دوران اولیه بحالت توحش زندگی می کرد، در جنگل زندگی میکرد و آرامش و آسایش و امنیت نداشت، کم کم پیشرفت کرد و رسید به مرحله تشکیل ایل و طایفه که توانستند با هم جمع شوند و دسته جمعی زندگی کنند و دارای آسایش و امنیت شدند. کسانی که عاقل بودند از این مرحله جلوتر رفتند و خود را درگیر اجتماع و تمدن و ضوابط و مقررات و مسائل و مشکلات اجتماعی نکردند. بدین ترتیب نفر اول کنکور کشاورزی شدم و (رئیس دانشکده کشاورزی آقای مهندس مهدوی مرتب زنگ میزد که بروم دانشکده کشاورزی نام نویسی کنم. اولاً در کوی دانشکده اطاق می دهند، شاگرد اول می شوم، بورس تحصیلی می دهند و خارج می فرستند برای ادامه تحصیل ولی هدف من دانشکده فنی بود)

(یک آقای افتخاری اهل کرمان دانشجوی دانشکده فنی که قبلاً در کرمان نیز درباره دانشکده فنی با او مشورت کرده بودم یک روز دیدم در ایام تعطیل در محوطه دانشگاه مشغول نقشه برداری بود که با او صحبت کردم او در کلاس سوم بود جالب اینکه در کلاس سوم ماند تا با هم رفتیم کلاس چهارم و در آنجا نیز ماند و من فارغ التحصیل شدم)

(یک آقای نبهی بود که قبلاً در کرمان معلمان از جمله مادر من را تدریس می کرد و با ما آشنا بود و به من مدال می گفت)

ایشان ناظم دانشکده حقوق بود و همشهری ها می گفتند خیلی آدم بد منصبی می باشد و هر کس به او مراجعه می کرد از برخورد با او راضی نبود . من شک داشتم که آیا به او مراجعه کنم یا خیر.

بالاخره یک روز تصمیم گرفتم به دفتر او رفتم خود را معرفی کردم (که من مدال هستم)، کاری ندارم در چهار کنکور امتحان داده و قبول شده ام، امدم مشورت کنم در کدام دانشکده نام نویسی کنم هدف اصلی من دانشکده فنی است .

بعد از چند مرتبه ماشا...اله ، گفت از این مزایا استفاده کن ، از مهندس ریاضی در سال اول در کوی دانشکده اطلاق بگیر ، به او مراجعه کن اگر کوی دانشگاه به من اطلاق می دهی ، دانشکده فنی ثبت نام کنم در غیر اینصورت به دانشکده کشاورزی میروم.

* * *

داستان آقای مهندس ریاضی

آقای مهندس ریاضی تازه رئیس دانشکده فنی شده بود با در دست داشتن روزنامه ای که درباره فعالیتهای این جانب در دوره دبیرستان چاپ شده بود و از جمله حل المسائل ها وارد اتاق آقای مهندس ریاضی شدم ، به محض اینکه شروع به صحبت کردم که در کنکور دانشکده فنی قبول شده ام، گفت این روزنامه ها چه هستند در دستت ، دانشجو که با روزنامه و سیاست کار ندارد ، توضیح دادم که این روزنامه هایی است که درباره من نوشته اند و فعالیت های خودم را توضیح دادم و گفتم چون در چهار کنکور (دانشکده فنی دانشکده علوم، هنرستان عالی و دانشکده کشاورزی) قبول شده ام و در کنکور دانشکده کشاورزی نفر اول شده ام . رئیس دانشکده کشاورزی مرتب زنگ میزند که در کوی دانشکده به من اطلاق میدهند و بورس میدهند و خارج میفرستند ، چون هدف من دانشکده فنی بود و علاقه به مهندسی دارم از یک سو و در تهران مشکل مسکن را دارم آمده ام اگر سال اول در کوی دانشگاه به من اطلاق می دهید ، در دانشکده فنی اسم بنویسم ، در غیر اینصورت در دانشکده کشاورزی اسم بنویسم.

پاسخ داد که من یک دانشجوی با استعدادی مثل تو را از دست نمی دهم حتی اگر قرار باشد در منزل خودم به او جا بدهم ، برو فوری اسم بنویس.

رفتم اسم نوشتم (البته طبق برنامه خودم که از اول داشتم) یک ماه گذشت رفتم پهلوی آقای مهندس ریاضی که خوب من اسم نوشتم حالا اطلاق چه میوشد ، پاسخ داد چون اطلاق های سهم دانشکده فنی را شورای عالی دانشگاه در اختیار ما می گذارد و ما باید به دانشجویان سال دوم به بعد واگذار کنیم، چون وضع استثنائی داری، اگر شرایط خاصی ثابت نشود تصور می کنند که با من نسبت داری، لذا تو بورو یک نامه از یکی از وکلاء کرمان بیاور که تو را با این وضع استثنائی معرفی کند.

قریب به یک ماه من غریب در شهر تهران دوندگی کردم تا توانستم به یکی از وکلای کرمان (مهندس رضوی استاد دانشکده فنی) خود را معرفی کنم و از او نامه مورد نظر را بگیرم به آقای مهندس ریاضی بدهم . با گرفتن این نامه گفت خوب حالا خیلی خوب شد ، حالا از یکی از استادان کرمانی هم یک معرفی نامه بگیر.

به آقای دکتر ریاضی استاد دانشکده علوم که کرمانی بود مراجعه کردم، ایشان گفتند ریاضی آدم بدجنسی است اگر من چنین نامه ای بنویسم خواهد گفت که تو ۳۰ سال از کرمان آمده ای از کجا ایشان را میشناسی بنابراین یک نامه از یکی از وکلای کرمان بیاور که تورا معرفی کنند.

باز یک ماه دویدم تا نامه ای از یکی از وکلای کرمان (آقای دکتر بقائی کرمانی استاد دانشکده حقوق) گرفتم که بنده را به آقای دکتر ریاضی معرفی کرد و ایشان به استناد آن نامه نوشت و مرا به آقای مهندس ریاضی معرفی کرد. با خوشحالی نامه را گرفتم و به آقای مهندس ریاضی دادم . گفت حالا خوب شد، حالا دو ماه داری در دانشکده فنی درس می خوانی یک نامه از یکی از استادان دانشکده فنی بیاور که تورا به عنوان دانشجوی با استعداد و ساعی معرفی کند.

به سراغ آقای افشار استاد جبر رفتم (یادم هست در پاگرد طبقه اول به دوم) گفت می دانم مهندس ریاضی برای تو کاری نخواهد کرد، معذالک بنده را به عنوان یک دانشجوی ساعی و با استعداد معرفی کرد . با خوشحالی این نامه را (سومین نامه) به آقای مهندس ریاضی دادم (یادم هست داشت از درب دانشکده خارج می شد) نامه را گرفت، گفت سال چندم هستی ، گفتم سال اول ، گفت سال اول که امکان ندارد ولی سال دوم حتماً به تو اطلاق خواهیم داد.

جلسه سال دوم برای واگذاری اطاق در کوی دانشگاه

جمعاً ۱۳ باب در کوی دانشگاه در اختیار دانشکده فنی بودند و حدود ۲۰ نفر متقاضی بودن که در جلسه ای از این عده دعوت شده بود و آقای مهندس ریاضی برای تقسیم این اطاق ها آنها را دعوت و با آنان مصاحبه و بحث وجدال می کرد.

به عنوان نمونه :

نفر اول : عینک با نمره بالا داشت سوال کرد وضع شما چیست ؟

پاسخ داد که در تهران جا ندارم، در خانه یکی از دوستان خانوادگی در اطاقک خرپشته به من جا داده اند ، زود باید بخوابم که مزاحم نشوم.

پاسخ آقای مهندس ریاضی : تو با این عینک نمره ای که داری باید کمتر درس بخوانی والی عینک تو ته گیلاسی می شود ، بنابراین بهتر است آنجا بمانی زودتر بخوابی و کمتر درس بخوانی

نفر دوم : من در خارج از شهر در ورد آورد (چیتگر) جا گرفته ام، هر روز صبح زود باید پاشم سر جاده به ایستم به زحمت سوار ماشین های باری شده و خود را به تهران و دانشکده برسانم.

پاسخ آقای مهندس ریاضی :

این اتفاقاً خیلی خوب است چون صبح زود از خواب بیدار می شوی و سر کلاس که می آیی هوشیار و آماده گوش دادن به درس و یادگیری خوب هستی
نفر سوم :

من در جنوب شهر زندگی می کنم و باید صبح زود از خواب بیدار شوم و سه اتوبوس عوض کنم تا به دانشکده برسم

پاسخ آقای مهندس ریاضی :

بسیار برنامه خوبی است بهترین فرصت برای خواندن درسها در این سه اتوبوس و زمانی است که در این اتوبوس ها نشسته ای و در موقع حضور در کلاس نیز کاملاً هوشیار و آماده شنیدن و فهمیدن دروس هستی
خلاصه اینکه :

آقای مهندس ریاضی با این سفسطه (استدلال و قیاس باطل) با زاز ۱۳ اطاق ۳ اضافه می آورد.

یکی از خصوصیات آقای مهندس ریاضی اینکه در امتحاناتی که از دانشجویان می گرفت نمره مثبت و منفی میداد. یعنی اگر سوالی را درست جواب میدادی نمره مثبت و اگر جواب نمی دادی نمره صفر و اگر غلط جواب می دادی نمره منفی می داد و استدلال او این بود که مهندس اگر اشتباه کند در تیرهای سقف ، سقف خراب می شود و در محاسبه منبع تحت فشار منبع منفجر میشود
(بخاطر دارم اولین نتایج امتحان آقای مهندس ریاضی را که اعلام کردند در تابلوی اعلانات دانشجویان جمع شده بودند برای دیدن نمره خود، بچه ها می آمدند و به من تبریک میگفتند ،وقتی جلو رفتم دیدم نمره ۱۱٫۵ گرفته ام ناراحت شدم ، چون همیشه نمره خوب گرفته بودم ولی وقتی نمره ها را دیدم اغلب ۱-۱/۵-۳/۵ و ۰۰۰ بود) .

چون دانشکده فنی تجدیدی نداشت ، اگر کسی نمره کم داشت استاد حق داشت فقط در آن یک درس ۱/۵ نمره به دانشجو ارفاق کند و رئیس دانشکده نیز این حق ارفاق ۱/۵ نمره را داشت.
آقای ریاضی چون معمولاً از دروس او (حساب عددی سال اول و هیدرولیک سال دوم) نیاز به ارفاق از درس را داشته اند بنابر این او می توانست به دانشجویان ارفاق کند هر دو جنبه ارفاقی را شخصاً به عهده می گرفت. (منحصراً یک مرتبه)

آقای مهندس ریاضی بسیار مدیر لایق و شایسته ای بود
اغلب شبها تا ساعت ۱۰ شب در کتابخانه دانشکده قدم میزد و دانشجویان را برای استفاده کتب درسی ذریبط راهنمایی میکرد (چون در آن زمان کتاب خیلی کم چاپ شده بود مثلاً فقط آقای مجتهدی کتاب آنالیز خود را چاپ کرده بود) بیشتر دروس را استادان مربوط شفاهاً تدریس می کردند . بچه ها یادداشت می کردند و چون بعضی از اساتید خیلی تند درس خود را بیان می کردند ، غالباً چهار یا پنج نفر جمع می شدیم جملاتی که هر کس نوشته بود جمع می کردیم تا جزوه آن درس کامل شود)
اطلاعات عمومی او نسبت به کلیه دروس خوب بود ، بطوریکه هر استادی که در ساعت درس خودش نمی آمد ، او بجای او به آن کلاس می آمد و درس مربوطه را تدریس می کرد.
خلاصه اینکه از افتخارات ما دانشجویان آن دوره این بود که با ورود ما به دانشکده آقای مهندس ریاضی رئیس دانشکده شد.

بخاطر دارم در یک روز از آزمایشگاه خارج شدیم، دیدیم برنامه امتحانات را داده اند سه روز بعد شروع می شود و ظرف سه روز باید کلیه امتحانات را که ۱۷ درس بود امتحان میدادیم ، دانشجویان به آقای مهندس ریاضی مراجعه کردند که ما وقت نداریم درس بخوانیم، پاسخ داد شما باید درس را در عرض سال خوانده و فهمیده باشد نه که طوطی وار برای امتحان بخوانید، چون تجدید نداشتی در نتیجه بچه ها یک در میان با گواهی پزشکی مریض میشدند و تا ریخ درس های یک روز را به شهریور می انداختند.
در تمام دوره دانشکده فقط ما چهار نفر بودیم که کلیه امتحانات را در خرداد دادیم و قبول شدیم، این چهار نفر عبارت بودند از :

دکتر معاون زاده، دکتر حریری ، دکتر مجید زاده و اینجانب (مهدی محیط کرمانی)